

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۱۲۴)

عزیمت اسپهبد علاءالدوله علی باوندی به طبرستان

بعد از مرگ محمد شاه سلجوقی (محمد بن ملک‌شاه) فرزندش محمود بجای وی در اصفهان به سلطنت نشست، محمود اسپهبد علاءالدوله علی باوندی را نزد خود خواند و با او به مهربانی رفتار کرد و چنین گفت: (پدرم با تو نیکو نکرده) پس آنگاه عمه خود را که همسر علاءالدوله علی بود به وی سپرد و اجازه داد تا به سرزمین خود رود و در آنجا به فرمانروایی مشغول گردد.

علاءالدوله علی از اصفهان عازم طبرستان گردید، وی قبل از عزیمت به طبرستان فرامرز پسر وردانشاه لنگرودی را که در اسارت شاه سلجوقی بسر میبرد از بند رهائی داد و همراه خود به طبرستان برد. اسپهبد علاءالدوله علی هنگامی که به خوار (گرمسار فعلی) رسید، دوهزار مرد از گیل و دیلم و کوهستان نزد او آمدند، در این هنگام برادرزاده‌اش فرامرز نیز از دست بهرام گریخته و از طبرستان به سمنان آمده بود:

وی پس از ورود به سمنان فرامرز را مورد محبت و نوازش قرار داد،

سپس از آنجا رهسپار ویمه گردید و فرامرز پسر وردانشاه لنگرودی را تشریف داد و به لنگرود فرستاد. بطوریکه ابن اسفندیار تصریح کرده است (۱) در روز اول فروردین سال ۵۱۲ هجری بزرگسان و فرمانروایان محلی طبرستان به اطاعت وی درآمدند، تنها برادرش بهرام بعد از آگاهی بر ورود او به طبرستان به شورمادشت (سورمادشت) رفت و دهکده ورن را لشکرگاه ساخت، اسپهبد علاءالدوله علی بمنظور سرکوبی برادر خود بهرام به دهکده ورن لشکر کشید. دو برادر به جنگ پرداختند، درحین جنگ بیشتر افراد سپاه بهرام به اسپهبد علاءالدین علی پیوستند و سرانجام بهرام شکست خورد و به دژ کیسلیان پناهنده شد. آنگاه اسپهبد به آرم رفت و مستند فرمانروائی دولت آل باوند (باوندیان) را تصاحب کرد.

و یا بقول مؤلف تاریخ طبرستان (بر تخت نشست (۲) بطوریکه از نوشته های تاریخ طبرستان بر می آید، بهرام پس از جنگ و گریز بسیار برای نابودی برادرش علاءالدوله علی بهری رفت و از سلطان سلجوقی مددخواست. در همین هنگام سلطان سنجر سلجوقی امیرانریکی از فرماندهان سپاه خود را جهت تصرف مازندران و گیلان به گرگان اعزام داشته بود، سلطان سنجر سلجوقی پس از آگاهی برای این امر امیر علی بار یکی از فرماندهان لشکر خود را با شصت هزار تن سوار جهت مقابله با سردار اعزامی سلطان سنجر به گرگان اعزام داشت. امیر انر چون تاب مقاومت در مقابل امیر علی بار را نداشت ناگزیر به سوی خراسان رفت، پس آنگاه اسپهبد علاءالدوله علی که در اثر سعایت

۱ - تاریخ طبرستان جلد دوم صفحه ۴۸

۲ - تاریخ طبرستان تألیف ابن اسفندیار جلد دوم صفحه ۴۹

امیر علی بار مورد غضب سلطان محمود سلجوقی واقع شده بود بنا به صلاحدید
دو تن از یاران وفادارش به نزد سلطان محمود رفت و مورد محبت واقع شد.
و فرمانروائی طبرستان بنام وی تسجیل گردید .
بهرام برادر علاءالدوله پس از مشاهده این وضع به قلعه الموت رفت
و برای نابودی برادر خود از اسماعیلیان یاری جست ، لیکن از این توسل سودی
نبرد و ناگزیر به خراسان سفر کرد و از سلطان سنجر سلجوقی در این مورد
مدد خواست . همانطور که در ورقهای گذشته در این تألیف نوشتیم سلطان
سنجر در سال ۵۱۳ هجری بمنظور جنگ و سرکوبی سلطان محمود سلجوقی از
خراسان عازم ری گردید . وی در موقع عبور از شاهراه بسطام و دامغان و
سمنان جهت تجهیز بیشتر در این جنگ از اسپهبد علاءالدوله علی نیز درخواست
اعزام سپاه کرد ، علاءالدوله علی که با سلطان محمود سلجوقی عهد دوستی
پسته بود ، از اعزام لشکر جهت همکاری و یاری سلطان سنجر خودداری کرد ،
تا اینکه سلطان محمود سلجوقی شکست خورد و سلطان سنجر به فرمانروائی
بلا منازع دولت سلجوقیان رسید .
بعد از این واقعه سلطان سنجر سپاهی به منظور حمایت از بهرام برادر
اسپهبد علاءالدوله علی به طبرستان فرستاد ، ولی علاءالدوله علی پس از جنگ
و گریزهای متعدد سرانجام بر سپاه اعزامی سلطان سنجر و برادرش فائق آمد .
سلطان سنجر که در این واقعه سخت خشمگین شده بود ، چندین بار فرماندهان
سپاه خود را با لشکر مجهز برای تصرف سر زمین تسخیر ناپذیر طبرستان گسیل
داشت ، ولی آنان هیچگاه نتوانستند توفیق یابند ، ناگزیر پس از شکست و
گاه بعد از مقاومت طولانی بیهوده و سرگردانی پر مشقت و طاقت فرسا

مراجعت میگردند.

بازپسین شهریاران آل باوند

شهریاران آل باوند (باوندیان) که در حقیقت حکومت آنان را یکی از حکومت‌های ملی ایران باید نامید، تا سال ۶۰۶ هجری در گیلان و طبرستان و قومس حکمرانی داشتند و مدت فرمانروایی این دوره که به نوبت دوم حکمرانی آنان معروف است ۱۴۰ سال ادامه یافت و ما در ورق‌های آینده این تألیف نیز به ضرورت از آنها نام خواهیم برد شهریاران باوندی بعد از اسپهبد علاءالدوله علی به شرح زیر بوده‌اند:

اسپهبد نصرالدوله شاه غازی رستم باوندی از سال ۵۳۳ تا ۵۵۸ هجری

اسپهبد علاءالدوله حسن پسر شاه غازی از سال ۵۵۸ تا ۵۶۸ هجری

اسپهبد حسام‌الدوله اردشیر پسر حسن از سال ۵۶۸ تا ۶۰۲ هجری

قصیده معروف ظهیر فاریابی (سپیده دم که هوا مزده بهار دهد) در

مدح این حسام‌الدوله است (۱). علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اسپهبد شمس‌الملوک رستم شاه غازی از ۶۰۲ تا ۶۰۶ هجری

شرح مقوط و انقراض دولت آل باوند (باوندیان) بدست سلطان

محمد خوارزمشاه در ورق‌های آینده این تألیف به تفصیل خواهد آمد.

فعالیت اسماعیلیان ایران در دوره کیا بزرگ امید

در سال‌های آخر حیات حسن صباح رهبر پر قدرت و عالی‌قدر اسماعیلیان

ایران و آغاز فرمانروائی کیا بزرگ امید حملات شدید متقابل سلجوقیان به نهایت رسید اگرچه ضدیت و جنگ به سختی بین آنان ادامه داشت اما در وضع طرفین تغییر کلی حاصل نشد (۱) طرح شورش نزاری (یا صباحی) تقریباً به طور غیر محسوسی ملایم شد و به صورت دولت پایداری با قلمرو فرمانروائی ثابت اما پراکنده‌ای درآمد.

نفوذ اسماعیلیان در بین امیران سلجوقی

بطوریکه دیدیم سلطان سنجر پس از مرگ برادرش به مقام فرمانروایان کل دولت سلجوقیان نائل گردید، وی خراسان را در تصرف داشت و استیلای خود را از یک سوی دیگر بر فرمانروایان اصفهان حفظ می‌کرد. اینان با خود کامگی و آزادی متراپیدی با دستگاه خلافت عباسیان در بغداد به ستیزه بودند، و از این راه به امیران نواحی دور دست مجال میدادند تا به میل خود به رتق و فتق امور بپردازند.

بزرگان و رؤسای اسماعیلیه در ایران در این موقع برای آنکه از نظر دنیای خارج پنهان بمانند، خود را در میان این امیران جاسازند. بتدریج نزاریان در شهرها از صورت یک دسته شورشی بیرون آمدند و مردمی محلی گشتند. دارالهجره‌های مختلف آنان نیز بجای آنکه مرکز عملیات تجاوز کارانه باشد به صورت وطنی پایدار درآمد، این دسته از اسماعیلیان چون در نواحی

۱ - رشیدالدین فضل‌الله همدانی می‌نویسد اسماعیلیان پس از مرگ سلطان محمد

نیرو گرفتند و قدرت خود را بسط دادند. گمان می‌رود که این بسط و گسترش جنبه

محلی داشته است.

سنی نشین میزیستند جنب و جوشی نداشتند و کم کم رابطه میان آنان و حکمرانان سنی از صورت خصومت های شدید و لشکرکشی های بیدادگرانه برضد یکدیگر بیرون آمد و به مشاجرات سیاسی و محلی و دعاوی جزئی تبدیل گردید. ولی بطور قطع و یقین هنوز هم جنگ بی امانی میان اسماعیلیان ایران (نزاریان) و آنچه رؤسای سنی ادعا میکردند که نمودار اسلام است، درگیر بود. در عهد بزرگ امید تقریباً بخش عمده این جنگ و درگیریها چنان مینمود که گوئی از يك حادثه محلی محض سرچشمه گرفته است.

(بقیه در شماره آینده)

دین زردشتی در ایران افزون از ده قرن رواجی کامل داشت و آتشکده آن خاموش نشد. از ایران به ممالک مجاوره نیز سرایت کرد. در اثنای این مدت تنها حمله اسکندر در ۳۳۰ ق. م برای آتشکده زردشت ضربتی قاطع بوده و گویند کتاب (اوستا) را که در قصر سلطنتی استخر (پرسپولیس) نگاهداشته و بر روی یکصد وسی چرم گاو نبشته بودند طعمه حریق ساخت، پس از آن زمان وقوف و انحطاط برای آن دین پیش آمد که معاصر با زمان اشکانیان است. همین که نوبت به ساسانیان رسید (اردشیر بابکان) جانی از نو بقلب افسرده دین بهی دمید. (تاریخ ادیان)